

آمیولانس

مساله زور زدن



پوریا عالمی

● آمیولانس را انداخته بودم توی بزرگراه و داشتم می‌رفتم به چپ، که دیدم چپ را بستند و دارند به‌زور می‌فرستند به راست. کله مبارک را از آمیولانس آوردم بیرون و گفتم: داداش، ما می‌خوایم بریم این‌وری. چرا بستید؟

آقای محترم گفت: این‌وری که شما می‌خواهی بروی خوب نیست. نفع شما این است که بروی آن‌وری.

ترافیکی شده بود که بیا و ببین. گفتم: عزیز من، من مسیر زندگیم این‌وری است، آن‌وری که نمی‌شود. آقای محترم گفت: همین‌ی که گفتم. یا می‌روی به آن سمت، یا می‌دهم آمیولانست را بخواهند و خلاص.

گفتم: زور کیه؟

در همین‌لحظه شنیدم، رئیس‌جمهور، از رادیوی ماشین کناری گفت: «به‌زور نمی‌شود کسی را برد بهشت.» گفتم: بهشت؟ همان خیابان بهشت که توش شورای شهر است؟

در همین‌لحظه یکنفر گفت: این درست که به‌زور نباید بهشت برد، اما نباید جاده را هم برای جهنم صاف کرد.

راست می‌گفت. یکسری با غلتک افتاده بودند و داشتند همه‌چیز را صاف می‌کردند تا راه باز شود.

گفتم: ای‌بابا. من فقط می‌خواهم بروم خانه.

در همین‌لحظه از ماشین پشتی، صفارهرندی، وزیر سابق ارشاد، گفت: من دیشب توی برنامه نگاه تلویزیون نگاه زیبایم را گفتم که «به‌زور نباید بهشت برد، اما چرا مردم را به‌زور به جهنم ببریم؟»

حالا شما تصور کن ما همه ماندم در ترافیک، یکسالت هم نمی‌شود پیشرفت کرد، بعد همه دارند درباره به‌زور بهشت‌بردن و جهنم بحث می‌کنند. من چی؟ هیچی. کله مبارک را از پنجره آوردم بیرون و گفتم: زوری که نیست. اصلا من برمی‌گرم خانه.. اما راه بسته بود و ترافیک بود و یکسری می‌گفتند بیج به راست یکسری هم می‌گفتند برو به چپ و بدشانسی افق هم معلوم نبود که با آمیولانس بروم توش گم شوم.

میراث فردا

دعوت به مرور

کلماتی متروک مانده



احمد رضا دالوند

● مجید امین‌موید را با ترجمه کتاب «تاریخ اجتماعی هنر» نوشته «آرنولد هاووز» شناختم، زمانی که تازه از زندان آزاد شده بود و کتاب آرنولد هاووز را هم که در زندان ترجمه کرده بود برای تدریس در نظر گرفت، تا این بخت یار من باشد که درس تاریخ هنر را یک ترم در دانشگاه تهران شاگرد امین‌موید باشم. این کتاب که در سه‌جلد (جلد اول و دوم توسط انتشارات چاپخش ۱۳۵۷ و جلدسوم را نشر دنیای نو با چند سال تاخیر در ۱۳۶۱ منتشر کرد) برای ما که ترم اول هنر را سپری می‌کردیم بسیار مکاشفه‌آمیز بود. از آن مهتر حضور شخصیتی همچون امین‌موید بود که می‌دانستم تا دیروز به حبس ابد در اوین بوده و حالا مقابل ما نوشته بی‌تظیر آرنولد هاووز را تدریس می‌کند. این کتاب بزرگ که بیش از هزار صفحه است، از دوران کهن سنگی آغاز می‌شود و تا اوایل قرن بیستم امتداد می‌یابد. امین‌موید خیلی زود به کنج خلوتش به اجبار گرایید تا ما ناچار به خواندن متونی شویم بی‌خاصیت و صرفاً کروئولوژیک، که عنوان کذایی تاریخ‌هنر را طوری بیاموزیم که گویی «تاریخ هنر» انسان که سال بعد استاد تاریخ هنر می‌گفت چیزی جز تاریخ «هنر اروپا» نبود. یعنی هرچا که این استاد از تاریخ هنر می‌گفت چیزی جز تاریخ هنر اروپانی‌گفت. در آن سال‌ها بسیاری اندیشیدم که مگر بقیه جاهای دنیا فاقد هنر هستند؟ استاد بعدی برای ما روایتی سطحی از غار لاسکو دراسپانیا تا امپرسیونیسم در فرانسه را روخوانی می‌کرد. اما چرا نمی‌گفت که امین‌موید در ذهن ما روشن کرده بود همچنان می‌درخشد و روایات کروئولوژیک بی‌خاصیت از تاریخ هنر در سال‌های بعد هرگز دست‌کم به باور من جدی گرفته نشد. زیرا آرنولد هاووز یک محقق با گرایشات چپ است که در مقابل هجوم گسترده تحلیل‌های مهندسی‌شده جهان غرب از تاریخ هنر یک استثنا محسوب می‌شود. فکرش را بکنید، از سال بعد که دیگر جایی برای امین‌موید در دانشگاه نبود ما جوانان آن زمانه باید یک رونوشت سطحی از تاریخ هنر را می‌خواندیم که حتی مقامی بسیار کمتر از نمونه‌های مهندسی‌شده غربی داشت؛

جزو‌ای را پاس کردیم که در بهترین حالت به چنین متونی در اروپا Coffee Table Book می‌گویند. برای گرمیباششت مردی که در خاندانش و در تنهایی سپری کرد تا خیلی‌ها هنوز ندانند که تاریخ هنر اروپا همان تاریخ هنر جهان نیست. برای گرمیباششت مجید امین‌موید بار دیگر تاریخ اجتماعی هنر «را می‌خوانم. مرور بر تک‌تک کلماتی که توسط وی ترجمه شدند و متروک ماندند تا نسل جوان ما تاریخ هنر اروپا را هنوز تاریخ هنر جهان بیندارد.

شرق روزنامه

دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۹۳ ۴ شعبان ۱۴۳۵ ۲۰ ژوئن ۲۰۱۴ سال یازدهم شماره ۲۰۲۰ ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ اذان مغرب ۲۰:۳۶ اذان صبح فردا ۴:۰۵ طلوع آفتاب ۵:۴۹

روزنامه‌فردا

کارتون خواب



علی رومانی
aliromani84@gmail.com



درام تلفنی

دل‌بخواه



سوسن مقصودلو

- مامان من دو ساعت دیگه برای ناهار میام خونه.
- باشه، چه عجب.
- ناهار داریم؟
- بعله.
- چیه؟
- دم‌پخت.
- آلت‌زنا‌تویی نیست؟
- این دیگه چه جور غذاییه؟
- منظورم اینه که گزینه دیگه‌ای نیست.
- نیمرو.
- من سر راه کالیاس می‌خرم.
- دم‌پختک چشمه مگه؟ اونم با پیاز داغ و ترشی لیته.
- یکی، دو دقه که خوردم معدمام تعجب کرد!
- یعنی چه؟
- یعنی نفخ و قارو قور و...
- لایذ به حیوات حساسی.
- آره لایذ. چنده؟
- چی چنده؟
- گروه یگو نمی‌خوایم.
- داری با همکارت صحبت می‌کنی؟
- آره اگه آرزون میده سی‌صد تا بخر.
- نیمرو چی؟
- چی؟
- به نیمرو که حساسیت نداری.
- توی این هفته سر کار شش وعده تخم‌مرغ خوردم. الان نه؛ پول توی حساب نداریم.
- کهیز نونی؟
- به دقه گوشی...

دکه

● دومین شماره ماهنامه فرهنگی «روزنامک» را به سر‌دبیری دکتر نوشیروان کیهانی‌زاده می‌توانید فردا از کیوسک‌ها بخرید. این ماهنامه به قیمت هزارتومان حاوی بخش‌هایی نظیر «گشتی در رویدادهای ماه»، «دوربین هم تاریخ می‌نویسد»، «اردبیهشت در گذر تاریخ»، «نظرات اندیشمندان در گذر زمان» و «دانستنی‌ها» است. این نشریه غیرانتفاعی، نمره ۵۸ سال تجربه روزنامه‌نگاری و تاریخ‌نویسی دکتر نوشیروان کیهانی‌زاده است. هدف از انتشار آن کمک به ارتقای سطح آگاهی‌های فرهنگی و



فریدون صدیقی

۱- دزدی عشق، دزدی جان، دزدی نان، دزدی رفاقت، دزدی شرافت، دزدی مدرک، دزدی درخت، دزدی هوا و...

آیا گزارش لحظه‌به‌لحظه نامنی‌ها آرامش ما را نمی‌دزد؟ آیا رسانه‌ها کالپوس منتشر می‌کنند.

آیا ما وارد عصر بازی‌های گرسنگی شدایم؟ چون بی‌رحمی، سسرت و سرزنش در تمام صورتبندی‌های زیست اجتماعی فراتر از ظرفیت‌های متنی یک زندگی سالم است، چون حجم خبرهای بد، سرریز اطلاعات تلخ و بی‌وسیه ماست.

۲- سواد، معلومات عمومی برای حل جدول کلمات متقاطع نیست. سواد ظرفیت و قابلیت پردازش اطلاعات نوبنغو برای تولید دانش و یعنی تولید خلاقه تفکر، کار و امید است. آیا دانش ما ناچیز است و به‌ناچار کارکردهای گذشته را برای امروز و فردا بازتولید می‌کنیم و رسانه‌ها



سعید برآبادی

می‌گویند مستندنگاری درست مثل روزنامه‌نگاری و شاید حتی سخت‌تر از آن باشد؛ هنر به‌تصویر کشیدن حال واحوال لحظه‌ها همواره گران بوده و کمتر افرادی هستند که از تعدل رضا به ساخت چنین آثاری بدهند، «کامران شیردل» اما شاید نمونه‌ای از صبر کم‌تردیدشده سینمایی مستند اجتماعی ایران در قبال بی‌قبالی‌ها به سینمایش باشد. او برای هر اثر جاودانه‌اش، رنج توقیف را به جان خرید اما تصویری که از زندگی اجتماعی ایران به یادگار گذاشت بی‌ماند بود. ماضی‌بودن فعل این جمله اما به معنای پایان کار یکی از بهترین‌های مستندسازی نیست، همان‌طور که «شیردل» در آستانه تولد ۷۵سالگی‌اش به «شرق» می‌گوید: «راهی را که انتخاب کردم، هنوز برایم بهترین راه است و اغلب هم به جوان‌ترها پیشنهاد می‌کنم با جرات به سراغ سینمای مستند اجتماعی بروند و از چیزی نترسند، تاوان این نترسیدن را او با پروژه‌های ناتمامش به‌خوبی پس داده اما حالا به نظر می‌رسد که دوباره متولد شده و می‌خواهد فیلم بسازد.

هرچقدر که نام کامران شیردل برای ایرانی‌ها شهره است، چهره او را کمتر می‌شناسند؛ چهره‌ای که سپیدی مو و نگاه غمزده‌اش نمی‌تواند بیننده را راضی کند به این جمله‌اش که «هنوز جوان هستم و نشاط جوانی دارم.» شاید به‌خاطر همین‌ها باشد که بعد از این جمله سریعاً اضافه می‌کند: «از من غول ساختنانه» و در این کلام همان طنز پنهان و دوپهلو موج می‌زند که پهلوی‌ها نتوانستند آن را تحمل کنند و از نزدیک به دو دهه با فیلم‌هایش فقط کارنامه سانسور آنها را سنگین‌تر کرد. سی‌وچندسال از «دوربین»، آخرین ساخته داستانی او می‌گذرد؛ فیلمی که به جمع تمام‌های او پیوست و حالا یک تولد تازه باشد. می‌گوید سوژه‌ای برای ساخت فیلم پیدا کرده و اگر مشکلی در کار نباشد، احتمالاً فیلم تازه‌ای خواهد ساخت. این خبر برای آنها که بعد از ۴۴ سال، هنوز خاطره طنز پنهان «پیکان» را به یاد دارند متعلق‌طلب است! اما آیا واقعاً نگاه او که در آرمانی‌ترین او که به‌عنوان یکی از آغازگران سینمای مدرن در



محمود حدادی مقررچم

کافکا در سال ۱۸۸۳ در پراگ به دنیا آمد و در سال ۱۹۲۴ در آستانه ۴۰سالگی در وین در گذشت. در حاشیه جامعه ادبی روزگار خود می‌زیست و بعد از جنگ جهانی دوم بود که جهانی شد. در زندگیش کودکی بود رویاپرداز در خانواده‌ای کاسبیکار، جوانی بی‌گرایش دینی در میان اقلیت یهودی و شهروندی خواهی نخواستی یهودی در جامعه‌ای مسیحی؛ و به این ترتیب مصداق کامل این سخن هورماتل که: «هر انسان یک نمایشنامه خاص خود است، خواهی خنده‌آور باشد یا غمبار و بسا که این هر دو است، هم خنده‌آور، هم غمبار. انسان چنان پیچیدگی دارد که جز در فردیت تجلی نمی‌یابد.» آيا از تاثیر این فردیت است که در آثار کافکا انسان‌ها را همیشه تنها می‌یابیم؟ کافکا با ترجمه‌های امروزه شاید منسوخ و با این حال تاریخی هدایت و قائمیان در پایان دهه ۱۳۲۰ خورشیدی، در ایران هم بدل به نماد ادبیات مدرن شده، ادبیاتی که بر خلاف مکتب‌های تهذیبی و اخلاق‌گرا، انسان در ساخت آن نه اشرف مخلوقات که مشکل‌ترین موجود ترسیم می‌شود. داستان‌های کافکا بیشتر خصلتی تمثیلی دارند و در این مقام نمی‌توان تفسیری نهایی از آنها به دست داد. چنین است که ذهن خواننده را دایم با خود درگیر نگه می‌دارند. و عناصری که در داستان‌هایش به کار می‌گیرد؟ این عناصر از یک سو مدرن‌اند و از سویی باستانی. در قصه‌های او انسان

رسانه‌ها و بازی‌های گرسنگی

هم برحسب اقلیم‌های زیست اجتماعی مخاطبان، تکرار‌کننده خبرها و مفاهیم تکراری در بسته‌های متفاوت‌هستند.

۳- روزنامه‌نگار، «خبرپیار» نیست، خبر را رهگذار، نیازمندان، گمشدگان و مالباختگان در شبکه‌های اجتماعی در پلک‌ثانیته تکثیر می‌کنند، روزنامه‌نگاری دقیقه‌نگاری، یعنی تحلیل و تفسیر خبر، یعنی پردازش رویدادها برای راهبردی‌کردن گذر از آسیب‌ها و پیش‌بینی چگونه زاد و پرورش اندام‌واره‌های آسیب‌ها از نقطه صفر تا صد است. همان‌طوری که می‌باید و

باید تصریحا در فرهنگ‌سازی مبتنی بر نیازهای روز و نیازهای فردا نسه به‌موارات نظام آموزشی، بلکه در گفت‌وگوی با آن سهیم باشد.

۴- آیا یکپارچگی وجود انسان در خطر است چون جسم او دایما در تهدید است، پس افکار و امیال او در گسست و تلاشی و در بی‌نظمی است، یعنی انسان معاصر هرروز تمرکز و یکپارچگی خود را بیشتر از دست

دیدار در وقت اضافه

گفت‌وگو با کامران شیردل به بهانه تولدش در خرداد ۱۳۱۸

خودم را آلوده سینما نکرده‌ام



شرایط به سینمای مستند اجتماعی می‌نگرد می‌تواند در این روزگار، پایه‌گذار فیلم تازه‌ای هم باشد؟ جواب‌ها متفاوت است. اول می‌گوید که «خودم را آلوده سینما نکرده‌ام، در آن حضور داشتم‌ام اما دور مانده و سعی کرده‌ام این فاصله همیشه حفظ شود تا عشقم به سینما را زنده نگه دارم.» جواب بعدی اما در خلال پاسخ به یکی دیگر از سوال‌ها رخ می‌نمایاند: «مستندساز باید در قبال شرایط اجتماعی، اولین کسی باشد که دوربینش را برمی‌دارد و به میدان می‌رود. این موضوع الان از اهمیت بیشتری برخوردار است. زمان ما ماکانات در این حد نبوده، الان وسایل دیجیتال است جای دوربین‌های بزرگ ما را گرفته. این فرصت خوبی است که مستندسازان به مسایل مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بپردازند اما خود من با وجود اشتیاقی که داشتم‌ام، در این زمینه‌ها نتوانستم تلاش نسل امروز را در به‌تصویر کشیدن پیدا کنم.» تولد او در آخرین روزهای خرداد و همجواری‌اش با رویت دوباره او و تن‌دانش به یک گفت‌وگوی هرچند کوتاه، می‌تواند نشانه‌ای از تولد هرروزه او باشد. شاید او قرار است دوباره متولد شود و مثل سال‌های دور، سوژه‌ای را شکار کند، آن را در سر بپیرواند و بعد دوربین به دست بگیرد و آن سوژه را برای همیشه از آن خود کند.

تولدی دیگر

فردا؛ زادروز خالق «مسخ»

کافکا، مدرن و باستانی

پیشادبی، پیش معنوی، پیش دینی و پیش‌اندیشه‌شوری داریم. من تأثیر ادبیات را بر ادبیات انکار نمی‌کنم، اما آن برداشت‌ها که بر پایه تأثیرات پیشادبی بدل به ادبیات می‌شوند، مهم‌ند؛ احساس‌هایی که کافکا در آثارش منتقل می‌کند، احساس‌هایی چون تنهایی، بی‌پناهی و گمگشتگی از نگاه دورنمات همه ریشه‌هایی کهن و پیش‌ادبی دارند. چنین، کافکا از دید او بیاتگر بنیادی‌ترین دلگواهی‌های انسان است. البته در روزگار کافکا آسفا کسانگری هنرمندان تنها به او محدود نمی‌شد و دلگرفتگی‌های او را بیشتر شاعران مکتب اکسپرسیونیسم، کسفی چون تراکل، هایم و موزیل هم داشته‌اند. با این حال ارایه تصویر انسانی معمووم و بسا وجود این در چنینه نیروهایی ناسانی گرفتار، شاید در آثار او نمودی پیگیرتر دارد و بر اساس مناسبات کنونی انسانی، میل به همدات‌نداری را، با او، بالاتر می‌برد. با این گذار مختصر در آثار کافکا آیا می‌شود او را هنرمندی بشمریم که همه ما را در زندگی مشایعت می‌کند، چه بدانیسم، چه ندانیسم؟ در هر صورت می‌توان امروز و در آینده هم از او بدبینی آموخت، بدبینی خود هدف نیست، بلکه ابزاری است که انسان را در ارزیابی حیات و مناسبات او با پیرامون انسانی‌اش به سنجش و بازسنجش وامی‌دارد.

